



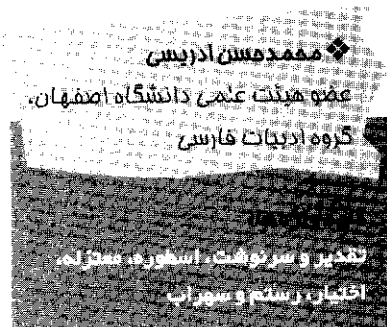
چکیده

حاکمیت «سرنوشت» آن گونه که در داستان‌های حماسی و اسطوره‌ای، از جمله در رستم و سهراب، دیده می‌شود از یک سو و عقیده‌ی به «اختیار» فردوسی از سوی دیگر، تضاد و تقابلی ایجاد کرده است که جای تأمل و بررسی دارد. گزیده‌ی این مقاله را در جهت تمیز و بازشناسی این دو دیدگاه می‌خوانید.

خود فردوسی در ابتدای شاهنامه درباری اثرش می‌گوید:
از او هر چه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز و معنی برد
این بیت اشاره دارد به این که داستان‌ها و عقایدی که در آن‌ها وجود دارد، ممکن است با عقل و منطق مطابقت ننماید، بنابراین باید با دید رمز از آن‌ها استفاده کرد.
این موضوع را در بعد کلی تر آن در کتاب حماسه سرایی می‌خوانیم:

«... عده‌ای تصور می‌کنند که فردوسی در نظم شاهنامه و داستان‌های قدیم به میل و نظر شخصی و حتی از دیدگاه عقاید مذهبی و ملی خود کار می‌کرده و پهلوانانی که در شاهنامه می‌بینیم با تمام خصائص، خود فردوسی آن‌ها را به وجود آورده و می‌ساخته است... عقیده‌ی دینی فردوسی و یا آثار وطن پرستی او را تنها در آن موارد می‌توان

به وضوح مشاهده می‌شود.^۱ در صورتی که در مورد معتزلی بودن فردوسی و نهایتاً اعتقاد وی به اختیار تا حدودی یقین حاصل است. این تضاد عقیده بین شعر فردوسی و خود او آشکار می‌سازد که آن چه از عقاید، پیرامون مسئله‌ی سرنوشت در داستان‌هایش وجود دارد، تماماً اعتقاد او نیست، بلکه رمزها و اسطوره‌هایی است که باروایات و داستان‌ها آمیخته است و فردوسی به حکم امانت‌داری، آن چه را از مآخذ نصیث شده عیناً در حماسه‌ی بزرگ خود آورده است.



در شاهنامه‌ی فردوسی، خصوصاً در داستان‌های تراژدی آن مثل داستان رستم و سهراب، عقاید جبری نسبت به سرنوشت



مسئله‌ی سرنوشت در داستان رستم و سهراب



شناخت که از مذهب خود (تشیع) سخن می‌گوید^۱ و به زنده کردن آثار عجم فخر و مباهات می‌کند... مراد ما از امانت فردوسی آن است که روایت این استاد مبتنی بر اصل و اساسی بود، نه مجعول و ساختگی، اما پیداست که این شاعر استاد بی نظیر هرچند در ایجاد مطالب دخالت نکرده اما در بیان مطالب و توصیف مناظر و وصف پهلوانان و آرایش میادین قتال و مهارت در بیان احساسات و عواطف اشخاص و تصرفات شاعرانه و هم چنین اندرزهای حکیمانه و بیان مقدمات داستان‌ها و نظایر این امور یقیناً و بی هیچ گونه تردیدی دخالت داشته است^۲.

فردوسی در این داستان مسئله‌ی تقدیر و سرنوشت را که از اصول تراژدی است^۳ به نحوی استادانه و هنرمندانه از طریق رمزها و اسطوره‌ها بیان می‌کند که گویی از اعتقادات درونی او ریشه می‌گیرد. او گفته‌ی ارسطو

را که می‌گوید: «اگر شاعر جزئی غیر معقول را در داستان داخل کند، اما قدرت این را داشته باشد که به آن امر غیر معقول سایه‌ای از حقیقت بیندازد، در این صورت حق دارد که این کار را، با وجود آن که کاری عبث است، تعهد بنماید»^۴ جامه‌ی عمل می‌پوشاند. به طوری که تمام امور غیرحقیقی را، نظیر اسطوره‌های مرگ و سرنوشت و نوشدارو در این داستان با استادی و مهارت خاص خود به امور معقول و واقعی مبدل می‌سازد و به شیوه‌ای آن‌ها را تأویل می‌کند که خوانندگان باورش می‌دارند. در عین حال، روح واقع‌بین و حقیقت‌طلب فردوسی، او را آرام نمی‌گذارد که هم چنان حقیقت را مخفی نگه دارد و به اندیشه‌های نادرست، درباره‌ی جهان و سرنوشت، لباس حقیقت بپوشاند. از این رو هرگاه فرصت مناسبی می‌یابد، پرده‌ی پندار

بشر ابتدایی را از داستان برمی‌گیرد و حقیقت را برای خوانندگان داستان خود آشکار می‌سازد.

او که در اولین نبرد رستم و سهراب، براساس اندیشه‌ی نادرست، جهان و تدبیر آسمان را سبب اصلی فاجعه‌ی جنگ پدر و پسر معرفی می‌کند و می‌گوید (ایات تا آخر مقاله از شاهنامه، چاپ مسکو نقل شده است.):

جهانا شگفتی ز کردار نوست

هم از تو شکسته هم از تو درست

از این دو یکی را نجنید مهر

خرد دور بد، مهر نمود چهر

۶۹۵/۶۹۶

در پایان داستان، پس از بیان:

چنین است کردار چرخ بلند

به دستی کلاه و به دیگر کمند

چو شادان نشیند کسی با کلاه



به خم کمندش رباید ز گاه

۱۰۰۵/۱۰۰۶

با یک نتیجه‌ی کلی، جهان و چرخ را از تمام اتهامات نادرست و ناحقی که در طول داستان آمده است، با این ابیات تبرئه می‌کند:

اگر چرخ را هست زین آگهی

همانا که گشته ست مغزش تهی

چنان دان کز این گردش آگاه نیست

به چون و چرا سوی او راه نیست

۱۰۰۶/۱۰۰۵

و مقصد اصلی را در این فاجعه‌ی فرزندکشی، آرزویی، دست‌یابی به گنج و دور بودن خرد معرفی می‌کند:

همی بچه را باز داند ستور

چه ماهی به دریا چه در دشت گور

ندانند همی مردم از رنج آرزو

یکی دشمنی را ز فرزند باز

۶۹۷/۶۹۸

چرا مهر باید همی بر جهان؟

بباید خرامید با هم‌هان

چو اندیشه‌ی گنج گردد دراز

همی گشت باید سوی خاک باز

۱۰۰۳/۱۰۰۴

این ابیات به خوبی روشن می‌سازد که

عقیده‌ی فردوسی درباره‌ی قضا و قدر و

مسئله‌ی سرنوشت کاملاً با آن‌چه در داستان

وجود دارد متفاوت است و او به سبب

معتزلی بودن، که ضرورتاً باید

معتقد به اراده‌ی انسان و آزادی

او در برابر اعمال و افعال خویش

باشد، نمی‌تواند سرنوشت و

تقدیر آسمانی را در افعال و امور

انسان دخالت دهد. از این رو با

اطمینان بیش تری باید بر گفته‌ی

نخست خود تأکید نماییم و بگوییم که آن‌چه فردوسی از این اندیشه‌ها در داستانش آورده، از یک سو در مأخذ و اصل داستان وجود داشته و از سوی دیگر ناگزیر بوده به اقتضای نوع داستان، که تراژدی است، از آن‌ها استفاده کند.

اندیشه‌ی سرنوشت و قضا و قدر در داستان رستم و سهراب به دو صورت آمده است. یکی آن‌که از زبان شخصیت‌های داستان بیان می‌شود. دیگر آن‌که خود فردوسی در موقعیت‌های خاص، خصوصاً هنگامی که حادثه‌ای اتفاق افتاده و یاد شرف تکوین است، به شیوه‌ی «با خود سخن گفتن» به آن‌ها اشاره می‌کند و خود را در قالب

یک انسان معتقد به این اندیشه‌ها به خواننده می‌نمایاند. در نتیجه، نه تنها موجب چنین شبهه‌ای می‌شود، بلکه بسیاری از اهل ادب را نیز از این حقیقت که «فردوسی در واقع یک معتزلی مذهب و معتقد به اختیار است» دور می‌سازد. مثلاً بار اول، این اعتقاد به سرنوشت در داستان رستم و سهراب از سوی سهراب، هنگام کشته شدن «زند رزم» به دست رستم، بیان می‌شود:

اگر یار باشد جهان آفرین

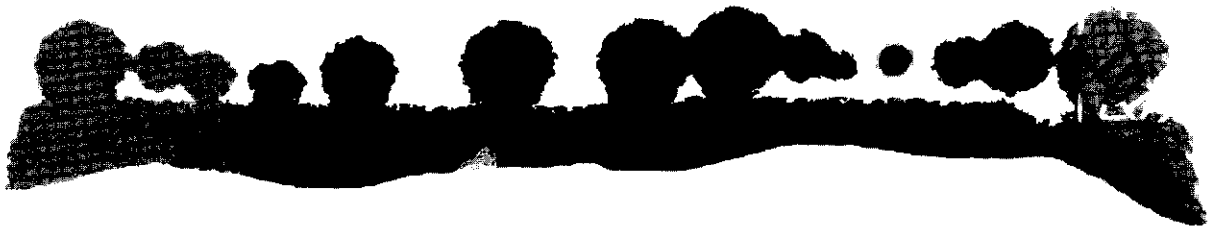
چو نعل سمندم بساید زمین

ز فتراک زین برگشایم کمند

بخواهم ز ایرانیان کین زند

۴۹۷/۴۹۸





و بار دیگر، سهراب پس از آن که رستم
پیشنهاد ترک جنگ را رد می‌کند، به او
می‌گوید:

اگر هوش تو زیر دست من است
به فرمان یزدان بسائیم دست

۸۳۶

و بار دیگر، پس از آن که رستم با دیدن
مهره‌ی خود بر بازوی سهراب در هنگام مرگ
او شدیداً زاری می‌کند، سهراب به او
می‌گوید:

از این خویشتن کشتن اکنون چه سود
چنین رفت و این بودنی کار بود

۹۱۱

و از سوی رستم، مسئله‌ی قضای الهی
هنگامی طرح می‌شود که او قبل از نبرد با
سهراب به برادرش وصیت می‌کند:

تو خرسند گردان دل مادرم
چنین کرد یزدان قضا بر سرم

۷۹۲

و بار دیگر رستم، قبل از آماده شدن برای
جنگ با سهراب، با شنیدن هیاهوی افراد و
پهلوانان سپاه خود می‌گوید:

به دل گفت کاین کار اهرمن است
نه این رستخیز از پس یک تن است

۶۶۱

که منظور او از اهرمن شاید دیو
سرنوشت باشد. بار دیگر رستم پس از اولین
نبرد با سهراب، هنگام سخن گفتن با کاووس
شاه می‌گوید:

چو فردا بیاید، به دشت نبرد
به کشتی همی بایدم چاره کرد
بکوشم، ندانم که پیروز کیست
نبینم تا رای یزدان به چیست
کز اوی است پیروزی و فرّ و زور

هم او آفریننده‌ی ماه و هور

۷۷۲/۷۷۳/۷۷۴

و در پایان جنگ اول با سهراب به او
می‌گوید:

بگردیم شبگیر با تیغ کین

برو تا چه خواهد جهان آفرین

۷۳۶

و از سوی «گردآفرید» این مسئله هنگامی
بروز می‌کند که او از چنگ سهراب به درّ سفید
پناهنده می‌شود و از دیوار آن درّ با سهراب
سخن می‌گوید:

چنین بودو، روزی نبودت ز من
بدین درد غمگین مکن خویشتن

۲۵۶

و از سوی کاووس مسئله‌ی سرنوشت و
طبیعت، هنگام بازگشت مجدد رستم به
دربار او، این طور مطرح می‌گردد:

چو در شد ز در، شاه بر پای خاست
بسی پوزش اندر گذشته بخواست

که تندی مرا گوهر است و سرشت
چنان رست باید که یزدان بکشت

۴۳۱/۴۳۲

نکته‌ی درخور توجه آن است که گرچه
در داستان این شخصیت‌ها همه به تقدیر و
سرنوشت اعتقاد دارند، لیکن این اعتقاد
باعث سستی و کاهلی آن‌ها در وظایف و
مسئولیت‌های اجتماعی و ملی آن‌ها نشده
است. برعکس آن‌ها هم چنان با داشتن این
اعتقاد به مسئولیت‌های ملی و میهنی خود
وفادارند و به جدیت تمام در برابر دشمن از
خود غیرت و مردانگی به خرج می‌دهند.

مسئله‌ی مرگ نیز با دیدی واقع‌بینانه از
سوی شخصیت‌های داستان مطرح
می‌گردد. چنان که رستم در هنگام وصیت به

برادر خود زواره می‌گوید:

در مرگ را آن بگوید که پای
به اسب اندر آرد، بیجنبد ز جای
اگر سال گشتی فزون از هزار
همین بود خواهد سرانجام کار

۷۹۷/۷۹۸

همه مرگ راییم پیر و جوان
به گیتی نماند کسی جاودان

۸۰۱

و گودرز، پهلوان ایرانی، هنگام زاری
رستم به او دل‌داری می‌دهد و می‌گوید:

شکاریم یکسر همه پیش مرگ
سری زیر تاج و سری زیر ترگ

۹۵۰

یک بار دیگر اندیشه‌های اسطوره‌ای در
باب تقدیر و سرنوشت از سوی خود
فردوسی، در حالتی که گویی با خود سخن
می‌گوید، مطرح می‌شود:

نشان پدر جست با او نگفت

همی داشت آن راستی در نهفت

تو گیتی چه سازی که [خود] ساخته است

جهاندار از این کار پرداخته است

زمانه نوشته دگر گونه داشت

چنان کاو گذارد بیاید گذاشت

۵۷۹/۵۸۰/۵۸۱

و در جای دیگر می‌گوید:

همی نام جست از زبان هجر

مگر کان سخن‌ها شود دل‌پذیر

نوشته به سر بر دگرگونه بود

ز فرمان نه کاهد نه خواهد فزود

۵۶۰/۵۶۱

و باز فردوسی، پس از آن که رستم در
اولین کشتی به درگاه خداوند به استغاثه
می‌نشیند، از تقدیر و محتوم بودن سرنوشت



سخن می گوید:

همی خواست پروزی و دستگاه
نیود آگه از بخشش هور و ماه
که چون رفت خواهد سپهر از برش
بخواهد ربودن کلاه سرش

۸۶۶/۸۶۵

و این چنین فردوسی در این ابیات،
اصول تراژدی را بر پایه‌ی سرنوشت در
داستان خود رعایت می کند.

در پایان به اختصار می گویم نگرانی از
«فنا» واقعی است که از زمان های بسیار
دور، فکر بشر را به خود مشغول داشته و در
مقابل این فکر، آرزوی بقای جاودانه، با
نموده‌هایی گوناگون جلوه گر شده است.
فردوسی نیز وقتی پایان زندگی پهلوانی را
تصویر می کند، در مقابل آن، نام نیک را
خوش ترین یادگار انسان می بیند.

همی نام باید که باید دراز

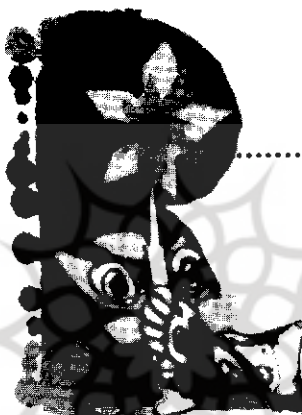
نمائی، همین کار چندان بساز

جلد ۲/۴۴۱

همان نام باید که ماند بلند

چو مرگ افکند سوی ما بر کمند

۵/۱۸۱



پانودشت ها:

۱. در شاهنامه می خوانیم:
بد و نیک هر دو ز یزدان بود
لب مرد باید که خندان بود
(شاهنامه چاپ خاور، ج ۲، ص ۳۰۰)
و یا
بخواهد بدن بی گمان بودنی
نکاهد به پرهیز افزودنی
«شاهنامه چاپ بروخیم، تهران،
۱۳۱۲، ج ۳، ص ۶۱۱»
۲. تو را دانش و دین رهاند
درست
در رستگاری بیادیت جست
و گر دل نخواهی که باشد نژند
نخواهی که دلم بوی مستمند
به گفتار پیغمبرت راه جوی
دل از تیرگی ها بدین آب شوی
چه گفت آن خداوند تنزیل و
وحی
خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم علمم درست
درست این سخن قول پیغمبرست
منم بنده ی اهل بیت نبی
ستاینده ی خاک پای وصی...
اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و علی گیر جای...
(شاهنامه مسکو، از بیت ۱۱۵ تا ۱۱۸)
۳. حماسه سربازی در ایران،
تألیف دکتر ذبیح الله صفا،
ص ۱۹۲ تا ۲۰۳

۱. ابیات زیر نمونه ای از اشعار
شاهنامه است که فردوسی
در داستان رستم با اکوان دیو
می سراید و در آن عدم اعتقاد
خود را به مضمون این
داستان ها نشان می دهد:
نباشی بر این گفته همدانستان
که دهقان همی گوید از باستان
خرمند کاین داستان بشنود
بدانش گراید بدین نگرود
ولیکن چو معنیش یادآوری
شوی رام و کوته شود داوری
تو بشنو ز گفتار دهقان پیر
اگرچه نباشد سخن دل پذیر...
تو مر دیو را مردم بدشناس
کسی کاو ندارد ز یزدان سپاس
هر آن کاو گذشت از ره مردمی
ز دیوان شمر، مشعرش ز آدمی
خرد کاو بدین گفته ها نگرود
مگر نیک معنیش می بشنود
۴. نگاه کنبد به مقاله ی «کیفیت
و فنون تراژدی در داستان
رستم و سهراب»، خانم
مهین تجدد در کتاب
فردوسی، زن و تراژدی،
ص ۹۲
۵. فن شعر ارسطو، ص ۱۰۳-
۱۰۱

منابع و مآخذ:

۱. قرآن مجید.
۲. آموزگار، زاله و تفضلی،
احمد، شناخت اساطیر
ایرانی، نشر چشمه، تهران،
سال ۱۳۷۱.
۳. تجدد، مهین، فردوسی، زن
و تراژدی.
۴. جعفری، محمدتقی، جبر و
اختیار.
۵. دهخدا، علی اکبر،
لغت نامه دهخدا.
۶. زرین کوب، عبدالحسین،
تاریخ مردم ایران، انتشارات
امیرکبیر، تهران، سال
۱۳۶۴.
۷. زرین کوب، عبدالحسین،
فن شعر ارسطو.
۸. سجادی، سیدضیاءالدین،
گزیده ی اشعار خاقانی،
انتشارات کتاب های جیبی،
تهران، سال ۱۳۵۶.
۹. صفا، ذبیح الله،
حماسه سربازی در ایران،
انتشارات امیرکبیر، تهران،
سال ۱۳۶۳.
۱۰. صفا، ذبیح الله، تاریخ
ادبیات در ایران.
۱۱. طباطبائی، احمد (ترجمه)،
اساطیر ایرانی، انتشارات
ایبکور، تبریز، سال
۱۳۴۱.
۱۲. فردوسی، ابوالقاسم،
شاهنامه فردوسی، چاپ
مسکو.
۱۳. فردوسی، ابوالقاسم،
شاهنامه فردوسی، چاپ
کلاله خاور.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم،
شاهنامه فردوسی، چاپ
بروخیم.
۱۵. قزوینی، محمد و غنی،
قاسم، دیوان حافظ،
- کتاب فروشی زوار، تهران.
۱۶. مدرس رضوی،
محمدتقی، دیوان انوری،
انتشارات علمی فرهنگی،
تهران، ۱۳۷۲.
۱۷. مرزبان، پرویز، تاریخ هنر.
۱۸. مؤید، امین (ترجمه)،
رابطه ی هنر با واقعیت از
دیدگاه جامعه شناسی، از
چرنیشفسکی.
۱۹. مینوی، مجتبی و محقق،
مهدی، دیوان ناصر خسرو،
انتشارات دانشگاه مگیل،
تهران، سال ۱۳۵۷.
۲۰. مینوی، مجتبی، داستان
رستم و سهراب.
۲۱. همایی، جلال الدین،
فنون بلاغت و صناعات
ادبی، انتشارات توس،
تهران، سال ۱۳۶۱.